

یسوع ولعازر

¹وَكَانَ إِنْسَانٌ مَرِيضًا، وَهُوَ لِعَازَرُ مِنْ بَيْتِ عَنِّيَا، مِنْ قَرْيَةِ مَرْثَا وَمَرْثَا أُخْتُهَا.² وَكَانَتْ مَرْثَا، الَّتِي كَانَ لِعَازَرُ أُخُوها مَرِيضًا، هِيَ الَّتِي دَهَبَتْ الرَّبَّ بِطِيبٍ وَمَسَحَتْ رِجْلَيْهِ بِسَعِيرِهَا.³ فَأَرْسَلَتْ الْأَخْتَانِ إِلَيْهِ قَائِلَتَيْنِ: يَا سَيِّدُ، هُوَذَا الَّذِي تُحِبُّهُ مَرِيضٌ.

⁴فَلَمَّا سَمِعَ يَسُوعُ قَالَ: هَذَا الْمَرَضُ لَيْسَ لِلْمَوْتِ بَلْ لِأَجْلِ مَجْدِ اللَّهِ لِيَتِمَّحَدَّ ابْنُ اللَّهِ بِهِ.⁵ وَكَانَ يَسُوعُ يُحِبُّ مَرْثَا وَأُخْتَهَا وَلِعَازَرَ.⁶ فَلَمَّا سَمِعَ أَنَّهُ مَرِيضٌ مَكَتْ جِيئِيذُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ فِيهِ يَوْمِينَ.⁷ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لِلتَّلَامِيذِهِ: لِيَذْهَبْ إِلَى الْيَهُودِيَّةِ أَيْضًا.⁸ قَالَ لَهُ التَّلَامِيذُ: يَا مُعَلِّمُ، الْآنَ كَانَ الْيَهُودُ يَطْلُبُونَ أَنْ يَرْجُمُوكَ وَتَذْهَبُ أَيْضًا إِلَى هُنَاكَ؟⁹ أَجَابَ يَسُوعُ: أَلَيْسَتْ سَاعَاتُ النَّهَارِ انْتَبَى عَشْرَةٌ؟ إِنْ كَانَ أَحَدٌ يَمْشِي فِي النَّهَارِ لَا يَعْثُرُ لِأَنَّهُ يَنْظُرُ نُورَ هَذَا الْعَالَمِ،¹⁰ وَلَكِنْ إِنْ كَانَ أَحَدٌ يَمْشِي فِي اللَّيْلِ يَعْثُرُ لِأَنَّ النُّورَ لَيْسَ فِيهِ.¹¹ قَالَ هَذَا وَبَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لَهُمْ: لِعَازَرُ، حَبِيبَتَا، قَدْ تَامَ، لِكَيْ أَذْهَبَ لِأَوْقِطَةٍ.¹² فَقَالَ تَلَامِيذُهُ: يَا سَيِّدُ، إِنْ كَانَ قَدْ تَامَ فَهُوَ يُسْقَى.¹³ وَكَانَ يَسُوعُ يَقُولُ عَنْ مَوْتِهِ، وَهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَقُولُ عَنْ رُقَادِ النَّوْمِ.¹⁴ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ جِيئِيذُ عَلَانِيَةً: لِعَازَرُ مَاتَ.¹⁵ وَأَنَا أَقْرَعُ لِأَجْلِكُمْ إِيَّيْ لَمْ أَكُنْ هُنَاكَ لِنُؤْمِنُوا، وَلَكِنْ لِيَذْهَبْ إِلَيْهِ.¹⁶ فَقَالَ تَوْمًا، الَّذِي يَقَالُ لَهُ النَّوَامُ، لِلتَّلَامِيذِ رُفَقَائِهِ: لِيَذْهَبْ تَحْنُ أَيْضًا لِكَيْ تَمُوتَ مَعَهُ.

يسوع يُقيم لعازر من الموت

¹⁷فَلَمَّا أَتَى يَسُوعُ وَجَدَ أَنَّهُ قَدْ صَارَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ فِي الْقَبْرِ.¹⁸ وَكَانَتْ بَيْتُ عَنِّيَا قَرِيبَةً مِنْ أَوْرُشَلِيمَ نَحْوَ خَمْسِ عَشْرَةِ عُلُوَّةً.¹⁹ وَكَانَ كَثِيرُونَ مِنَ الْيَهُودِ قَدْ جَاءُوا إِلَى مَرْثَا وَمَرْثَا لِيَعْزَوْهُمَا عَنْ أُخِيهِمَا.²⁰ فَلَمَّا سَمِعَتْ مَرْثَا أَنَّ يَسُوعَ آتٍ لِأَقْنَتِ، وَأَمَّا مَرْثَا فَاسْتَمَرَّتْ جَالِسَةً فِي الْبَيْتِ.²¹ فَقَالَتْ مَرْثَا لِيَسُوعَ: يَا سَيِّدُ، لَوْ كُنْتُ هَهُنَا لَمْ يَمُتْ أُخِي. لَكَيْنِ الْآنَ أَيْضًا أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ مَا تَطْلُبُ مِنَ اللَّهِ يُعْطِيكَ اللَّهُ إِيَّاهُ.²² قَالَ لَهَا يَسُوعُ: سَتَقُومُ أُخُوكَ.²³ قَالَتْ لَهُ مَرْثَا: أَتَا أَعْلَمُ أَنَّهُ سَتَقُومُ فِي الْقِيَامَةِ فِي الْيَوْمِ الْآخِرِ.²⁴ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: أَنَا هُوَ الْقِيَامَةُ وَالْحَيَاةُ، مَنْ آمَنَ بِي وَلَوْ مَاتَ فَسَيَحْيَا، وَكُلُّ مَنْ كَانَ حَيًّا وَآمَنَ بِي فَلَنْ يَمُوتَ إِلَى الْأَبَدِ. أَتُؤْمِنِينَ بِهَذَا؟²⁵ قَالَتْ لَهُ: نَعَمْ، يَا سَيِّدُ، أَتَا قَدْ آمَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ الْآتِي إِلَى الْعَالَمِ.

قيام مرگ ايلعازر توسط عيسى

¹و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عَنِّيَا که ده مریم و خواهرش مرتا بود.² و مریم آن است که خداوند را به عطر، تذهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.³ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: ای آقا، اینک، آن که او را دوست می‌داری مریض است.

⁴چون عیسی این را شنید گفت: این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.⁵ و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت می‌نمود. پس چون شنید که بیمار است، در جایی که بود دو روز توقف نمود.⁷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: باز به یهودیه برویم.⁸ شاگردان او را گفتند: ای معلم، الآن یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟ عیسی جواب داد: آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند.¹⁰ و لیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.¹¹ این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم.¹² شاگردان او گفتند: ای آقا، اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.¹³ اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید.¹⁴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: ایلعازر مرده است.¹⁵ و برای شما شنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید و لکن نزد او برویم.¹⁶ پس توما که به معنی تَوَام باشد، به همشاگردان خود گفت: ما نیز برویم تا با او بمیریم.

¹⁷پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می‌باشد.¹⁸ و بیت عَنِّيَا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.¹⁹ و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند.²⁰ و چون مرتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.²¹ پس مرتا به عیسی گفت: ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.²² ولیکن الآن نیز می‌دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.²³ عیسی بدو گفت: برادر تو خواهد برخاست.²⁴ مرتا به وی

گفت: می‌دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.²⁵ عیسی‌دو گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.²⁶ و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟²⁷ او گفت: بلی، ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.

²⁸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: استاد آمده است و تو را می‌خواند.²⁹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.³⁰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرثا او را ملاقات کرد.³¹ و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلی می‌دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می‌رود، از عقب او آمده، گفتند: به سر قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.³² و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.³³ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود به شدت مکدر شده، مضطرب گشت.³⁴ و گفت: او را کجا گذارده‌اید؟ به او گفتند: ای آقا بیا و ببین.³⁵ عیسی بگریست.³⁶ آنگاه یهودیان گفتند: بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!³⁷ بعضی از ایشان گفتند: آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟

³⁸ پس عیسی باز به شدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غاری بود، سنگی بر سرش گذارده.³⁹ عیسی گفت: سنگ را بردارید. مرثا، خواهر میّت، بدو گفت: ای آقا، الآن متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.⁴⁰ عیسی به وی گفت: آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟⁴¹ پس سنگ را از جایی که میّت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی.⁴² و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.⁴³ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: ای ایلعازر، بیرون بیا.⁴⁴ در حال آن مرده دست و پای به

²⁸ وَلَمَّا قَالَتْ هَذَا مَصِئْتُ وَدَعْتُ مَرْيَمَ أُحْتَهَا سِرًّا قَائِلَةً: الْمُعْلَمُ قَدْ حَضَرَ وَهُوَ يَدْعُوكِ.²⁹ أَفَا تِلْكَ فَلَمَّا سَمِعَتْ قَامَتْ سَرِيعًا وَجَاءَتْ إِلَيْهِ. وَلَمْ يَكُنْ يَسُوعُ قَدْ جَاءَ إِلَى الْقَرْيَةِ بَلْ كَانَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي لَاقَتْهُ فِيهِ مَرْتًا. ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهَا فِي النَّيْتِ يُعْرَوْنَهَا لَمَّا رَأَوْا مَرْيَمَ قَامَتْ عَاجِلًا وَخَرَجَتْ تَبْعُوهَا قَائِلِينَ: إِنَّهَا تَذْهَبُ إِلَى الْقَبْرِ لِيَتَكَيَّ هُنَاكَ. فَمَرْيَمُ لَمَّا أَتَتْ إِلَى حَيْثُ كَانَ يَسُوعُ وَرَأَتْهُ خَرَّتْ عِنْدَ رِجْلَيْهِ قَائِلَةً لَهُ: يَا سَيِّدُ، لَوْ كُنْتُ هَهُنَا لَمْ يَمُتْ أَحَدٌ. فَلَمَّا رَأَاهَا يَسُوعُ تَكَيَّ وَالْيَهُودُ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهَا يَتَكَوَّنُونَ انْتِرَاجَ بِالرُّوحِ وَاضْطَرَبَ³⁴ وَقَالَ: أَبِنْ وَصَعْنُمُوه؟ قَالُوا لَهُ: يَا سَيِّدُ، تَعَالِ وَانْظُرْ. بَكَى يَسُوعُ.³⁵ فَقَالَ الْيَهُودُ: انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ يُحْيِيهِ. وَقَالَ بَعْضُ مِنْهُمْ: أَلَمْ يَقْدِرْ هَذَا، الَّذِي فَتَحَ عَيْنَيِ الْأَعْمَى، أَنْ يَجْعَلَ هَذَا أَيْضًا لَا يَمُوتُ؟³⁸ فَأَنْتَرَاجَ يَسُوعُ أَيْضًا فِي نَفْسِهِ وَجَاءَ إِلَى الْقَبْرِ. وَكَانَ مَعَارَةً وَقَدْ وُضِعَ عَلَيْهِ حَجَرٌ.³⁹ قَالَ يَسُوعُ: اذْفَعُوا الْحَجَرَ. قَالَتْ لَهُ مَرْتًا، أُحْتُ الْمَيِّتِ: يَا سَيِّدُ، قَدْ أَتْنَتْ لِأَنَّ لَهُ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ. قَالَ لَهَا يَسُوعُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: إِنْ آمَنْتِ تَرَيْنِ مَجْدَ اللَّهِ؟⁴¹ فَدَفَعُوا الْحَجَرَ حَيْثُ كَانَ الْمَيِّتُ مَوْضُوعًا وَرَفَعَ يَسُوعُ عَيْنَيْهِ إِلَى قَوْوٍ وَقَالَ: إِنَّهَا الْآبُ، أَشْكُرُكَ لِأَنَّكَ سَمِعْتَ لِي.⁴² وَأَنَا عَلِمْتُ أَنَّكَ فِي كُلِّ جِهِن تَسْمَعُ لِي، وَلَكِنْ لِأَجْلِ هَذَا الْجَمْعِ الْوَاقِفِ قُلْتُ، لِيُؤْمِنُوا أَنَّكَ أَرْسَلْتَنِي. وَلَمَّا قَالَ هَذَا صَرَخَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ: اِلْعَازَرُ، هَلُمَّ خَارِجًا.⁴⁴ فَخَرَجَ الْمَيِّتُ وَبَدَاهُ وَرَجُلَاهُ مَرْبُوطَاثَ بِأَقْمِطَةٍ وَوَجْهُهُ مَلْفُوفٌ بِمِنْدِيلٍ. فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: خُلُوهُ وَدَعُوهُ يَذْهَبُ.

الفرار في قتل يسوع

⁴⁵ فَكَثِيرُونَ مِنَ الْيَهُودَ الَّذِينَ جَاءُوا إِلَى مَرْيَمَ وَنَظَرُوا مَا فَعَلَ يَسُوعُ آمَنُوا بِهِ. وَأَمَّا قَوْمٌ مِنْهُمْ فَمَصَّوًا إِلَى الْفَرِيسِيِّينَ وَقَالُوا لَهُمْ عَمَّا فَعَلَ يَسُوعُ. فَجَمَعَ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْفَرِيسِيُّونَ مَجْمَعًا وَقَالُوا: مَاذَا تَصْنَعُ؟ فَإِنَّ هَذَا الْإِنْسَانَ يَعْمَلُ آيَاتٍ كَثِيرَةً.⁴⁸ إِنْ تَرَكْنَاهُ هَكَذَا يَزِيدَ الْجَمِيعَ بِهِ فَيَأْتِي الرُّومَانِيُّونَ وَيَتَّخِذُونَ مَوْضِعَنَا وَأَمْنًا.⁴⁹ فَقَالَ لَهُمْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ، وَهُوَ قَيَافَا، كَانَ رَئِيسًا لِلْكَهَنَةِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ: أَنْتُمْ لَسْتُمْ تَعْرِفُونَ شَيْئًا، وَلَا تُفَكِّرُونَ أَنَّهُ خَيْرٌ لَنَا أَنْ يَمُوتَ إِنْسَانٌ وَاجِدٌ عَنِ الشَّعْبِ وَلَا تَهْلِكَ الْأُمَّةُ كُلُّهَا.⁵¹ وَلَمْ يَقُلْ هَذَا مِنْ نَفْسِهِ بَلْ، إِذْ كَانَ رَئِيسًا لِلْكَهَنَةِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ، تَبَّأَ أَنَّ يَسُوعَ مُرْمِعٌ

کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: او را باز کنید و بگذارید برود. توطئه قتل عیسی⁴⁵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.

توطئه علیه عیسی

⁴⁶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند. ⁴⁷ پس رؤسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می‌نماید؟⁴⁸ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت. ⁴⁹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: شما هیچ نمی‌دانید، و فکر نمی‌کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند. ⁵¹ و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛⁵² و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.

⁵³ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند. ⁵⁴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی‌رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.

⁵⁵ و چون فصیح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصیح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند.⁵⁶ و در طلب عیسی می‌بودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند: چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟⁵⁷ اما رؤسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

أَنْ يَمُوتَ عَنِ الْأُمَّةِ، وَلَيْسَ عَنِ الْأُمَّةِ قَطُّ بَلْ لِيَجْمَعَ⁵² أبناء الله المتفرقين إلى واحد.

⁵³ فَمِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ تَشَاوَرُوا لِيَقْتُلُوهُ. ⁵⁴ فَلَمْ يَكُنْ يَسُوعُ أَيْضاً يَمْشِي بَيْنَ الْيَهُودِ عَلَانِيَةً بَلْ مَضَى مِنْ هُنَاكَ إِلَى الْكُورَةِ الْقَرِيبَةِ مِنَ الْبَرِّيَّةِ، إِلَى مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا أَفْرَايِمُ، وَمَكَتَ هُنَاكَ مَعَ تَلَامِيذِهِ.

⁵⁵ وَكَانَ فَصْحُ الْيَهُودِ قَرِيباً، فَصَعِدَ كَثِيرُونَ مِنَ الْكُورِ إِلَى أُورُشَلِيمَ قَبْلَ الْفَصْحِ لِيُطَهِّرُوا أَنْفُسَهُمْ. ⁵⁶ فَكَانُوا يَطْلُبُونَ يَسُوعَ وَيَقُولُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَهُمْ وَاقِفُونَ فِي الْهَيْكَلِ: مَاذَا تَطْلُبُونَ؟ هَلْ هُوَ لَا يَأْتِي إِلَى الْعِيدِ؟ ⁵⁷ وَكَانَ أَيْضاً رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْقَرَّيْسِيُّونَ قَدْ أَصْدَرُوا أَمراً أَنَّهُ إِنْ عَرَفَ أَحَدٌ أَيْنَ هُوَ فَلْيَدُلَّ عَلَيْهِ لِكَيْ يُمَسْكُوهُ.